اخبار سیاسی

ترجمهٔ سید حسین شیرازی از هندی

اخبار سیاسی
ترجمۀ سید حسین شیرازی از هندی

اخبار سیاسی

ترجمهٔ سید حسین شیرازی از هندی

ترجمه از روزنامجات هندوستان

احوال زنگبار پاشا و برده فروشی و ملاقات سودان

نگارنده کوه نور شهر لاهور منطبعه هشتم ماه ژوئن مینویسد که برای آگاه
کردن ناظرین اخبار از جمله ضروریات دانستیم که باعث وقعات
موجوده سودانرا در گوشه اخبار خود ذکر نمایم بناءً علیه رشته
معاملات را از چندین سال قبل گرفته پیش میآئیم تا بر بصیرت
مطالعه کنندگان بیفزاید زیرا که در واقع معامله سودان و واقعات
حالیه آنجا کمتر از تیاتر نیست همچنانکه در تیاترها رسم این است
که تا درجه بدرجه پردها بالا نرود سر منشأ بازی و مقصود بازیگران
بدست نمیآید — در واقع حکایت سودان قصه مرتب و منظم

دور و درازیست این قصه خبر مفسدهای طولانی میدهد و حقوق
قدما را بدعاویهای جدیده باطل و ضایع میسازد.
ابتداءً قبل از آنکه مباحثه و گفتگوئی از برده فروشی و خرابی حالات
سودان بنمائیم باید ملاحظه کنیم که آیا سر منشأ این همه مفاسد
و منازعات چیست و کدام شخص باعث و سبب تمام اینمعاملات
خوفناک گردید که اینقدر خرابی مملکت و مفاسدان ممتد او پیدا کرد
— این مطلب واضح و مبرهن است بلکه تازگی ندارد که اهالی
اروپا برای اصلاح حالات بی تربیتها بسیار سعی و کوشش مینمایند
که شاید ایشان را سبک معاشرت و انسانیت بیاموزند لیکن
اکثر اوقات نتیجه برعکس میشود یعنی آن بی تربیتها بدتر از اول میشوند
چنانکه از کتب تواریخ هم بسیار مثال در اینخصوص بدست میاید
— و سبب آن اینست که طایفه مهذبین و تربیت یافتگان
مطالبی را در میان بی تربیتها رواج میدهند که خلاف طبیعت و

و وضع آنها است لهذا مطلبی که در میان اهالی مغرب زمین
مستحسن است همان مطلب در مشرق باعث خرابی آن میگردد
چنانکه درباره سودان همین معامله روی داد —
در ازمنه سالفه تجار و سوداگران اهالی اروپ عمده مال التجاره که برای اهالی سودان
خیلی مفید و سهل البیع بود تنباکو و شراب بود که با دندان فیل
معاوضه میکردند تا آنکه بمرور زمان این معامله بنحوی روی بترقی نهاد که اهالی
سودان مستعد شدند که برای شراب و تنباکو جان خود را عوض بدهند
ولیکن چون فروختن جان عزیز غیر ممکن بود لهذا اشار الیهم اجسام خود را با
اشیاء مذکوره معاوضه کردند — یعنی در ابتدا بقدر امکان دشمنان
خود را اسیر کرده بمسکرات و تنباکو مبادله مینمودند و چون بدست نیامد اولاد
خود و دوستان و وابستگان خود را سرا و علانیه معاوضه میکردند الغرض
بهمین نهج کار بجائی کشید که بعوض تجارت دندان فیل بیع و شرای
استخوان انسان رواج گرفت آخر الامر نتیجه تجارت مذکور باعث

این شد که آبادی مملکت و آزادی و رفاهیت اهالی روی بزوال و ویرانی
گذارده و خونها ریخته میشد — مقصود آنکه در ممالک اروپ چندی ها
دندان فیل طالب نداشت بقدری که در قاهره و قسطنطنیه کنیز و غلام
مطلوب بود چنانکه گاه میشد که قیمت غلام و کنیز بالنسبه بدندان فیل گرانتر
بمصرف میرسید و از آنجائیکه این بیع و شرا از جانب دول اروپ
ممنوع شد تجار بی پروا برای این معامله جری و حریص شدند عمده تجارت
خود را ببرده فروشی مبدل ساختند و تمام سرمایه که محض برای تجارت
دندان فیل وضع شده بود بکار غلام و کنیز شد و این تجارت را در ابتدا
تجار اروپ جاری کرده و ترقی دادند تا آنکه باین پایه رسید و آخر
الامر از کرده خود منفعل و پشیمان گردیده ازین بیع و شرا دست کشیدند
آنوقت تمام ملل اروپ برای سد باب تجارت مزبور هم دست
گردیده و سعی کرده شد — لیکن تجار موصوف قبل از آنکه دست
ازین معامله بردارند یا آنکه سد بیع و شرای مذکور را بنمایند تمام سرمایه که

مملوّ از غلام و کنیز کرده بودند به تجّار عرب فروختند که در واقع همین
قهره بواسطهٔ بعضی جهات اسباب خرابی کار گردید .
اینکار ناپاک پست در نواحی خرطوم و دارفور شروع گردید و رفته
رفته قوّت و استحکام گرفت — لیکن مرکز اصلی این تجارت در
بلدهٔ شکا بود یکی از رؤسای بومی آنجا که در ابتدا مالک چند انبار دندان
فیل بود و با اهالی اروپ رابطهٔ و دوستی تامی داشت و مرد صاحب
اقتداری بود موسوم به زبیر از آنجائیکه مشار الیه خیلی مقتدر و دلاور
و حریص بود و در این تغییر و تبدیلات (متارکه نمودن اهالی اروپ برده
فروشی را) فواید کلّیه در برده فروشی برای خود تصوّر کرده فی الفور این
پیشه و حرفه را اختیار کرد و تجارت مذکور را بطریقی وسعت و ترقّی داد
که تاکنون کسی برای ترویج این کار باین نحو سعی و کوشش بعمل نیاورده
است — باین معنی که در اوایل تجّار سودان بطور مخفی و سرقت
برده فروشی میکردند زبیر موصوف این شغل را علانیه رواج داد و برای

اهتمام

اهتمام اینکار افواجی مرتّب ساخت و آنها را مسلّح نموده باطراف و نواحی
میفرستاد تا بقوت شمشیر غلام و کنیز بدست آورده بیاورند افواج مزبور
نیز رفته در بادیه ها و قرا حمله میآوردند و اموال غربا و بیچارگان را غارت
کرده اطفال معصوم را اسیر و دستگیر نموده بانهایت بیرحمی میآوردند
و اسرائیکه بدست ایشان میآمد بدو قسمت مینمودند آنچه کم سن و ضعیف
القوا بود در صحراهای بعیده از وطن میفروختند و آنهائیکه قوی الجثّه بودند
برای زیاد کردن بر افواج نگاه میداشتند .
طولی نکشید که زبیر در تمام آن اضلاع اقتدار عظمی بهم رسانید
محض اینکه مشار الیه غلام و کنیز را باین نحو بدست میآورد جماعت جدیدی
از سوداگران برده فروش ایجاد گردید .
دسته دسته گروه گروه از ایشان بنزد زبیر آمده غلام و کنیز خریده باطراف
میبردند چنانکه (دکتر اسکوین فرته) گوید که در سنهٔ ۱۸۷۱ برای العین دیدم
که وقتی دو هزار و هفتصد تاجر برای خریدن برده در نزد زبیر آمده بودند

در این بین رعب وواهمهٔ زبیر در دلها مملو گردیده دولت بی پایانی بهم
رسانید — روز بروز مشار الیه بر تجملات خود افزوده چنانکه گویند در
(دشکا) دربار شاهانه برای خود ترتیب داده بود و سپاهیان مسلح بر در
ارک خود گذارده و در اندرون دیوانخانه اش شیر و ببر زیادی بزنجیر بسته
ایستاده بودند علاوه بر آن از هر قسم اسباب عیش و عشرت برای او مهیا
بود — مقصود آنکه شوکت و حشمت مشار الیه بنحوی عروج یافته بود
که تمام اهالی سودان از استماع اسم زبیر مرتعش میشدند و همچنین در قاهره
نیز اثر غریبی کرده بود که اسمعیل پاشای خدیو اندیشه کرد که مبادا صدمه براو
وارد بیاورد چنانکه خدیو موصوف بانهایت تعجیل وزرا احضار داشته در
این باب مجلس شورائی منعقد ساخت .
عاقبة الامر رای وزراء براین قرار گرفت که برای تنزل دادن قوهٔ زبیر
تدبیری اختیار باید کرد — بناء علیه یک فوج از سپاه مصری را
مسلح ساخته با استعداد کامل بابو الجمعی جنرال کار آزموده محض مراحمت

زبیر روانه نمودند لیکن بحسب ظاهر چنین شهرت دادند که در نواحی دارفور
مفسده برپا شده فوج مزبور برای دفاع آنها میروند .
حرکت افواج مصری بسمع زبیر رسیده از باطن امر مطلع گردید او نیز در
سد و مقابلی فوج مذکور برامد تمام سپاه مسلح خود مع سایر طوایف دیگر را
نزد خود جمع نموده بمقابل فوج مصری فرستاد ایشان نیز از چهار جهت
سپاه مصر را محاصره کردند جمع کثیری از آنها بقتل رسیده و بسیاری
هم اسیر و مقید گردیدند و جنرال فوج نیز در همان میدان کارزار هلاک گردید
الغرض زبیر میدان جنگ را بطور دلخواه تصفیه کرده بهمان رویه و شیوه
قدیمه خود باقی ماند بازار قتل نفوس را گرم کرد و بترقی دادن تجارت
برده و ازدیاد فوج و خزانه کوشید .
همان مملکتی که مدتهای مدید نمونهٔ بهشت بود بهمین واسطه صحرای برهوت
گردید — تمام دهات و قراء تباه و ویران شد هر فرقه و طایفه دست
از خانه و ماوای خود کشیده روی باطراف و اکناف بعیده نهادند و آنهائیکه

باقی ماندند همیشه در قید مذلت بودند حبشیهای بیچاره مصیبت زده بهر
طرف استغاثه نموده طلب امداد میکردند و از دفاع اتباع زبیر عجز داشتند
زیراکه در واقع تمام خطه سودان در تصرف مشار الیه بود .

چون شکست فوج مصری و کشته شدن جنرال سپاه بسمع رسید خوف
و هراس خدیو و وزرای او شدیدتر شده چاره جز این نبود که یا اقتدار
و حکومت زبیر را در سودان برخود گوارا نمایند و یا آنکه چند فوج مستعد
کافی برای اضمحلال او بفرستند و برای شق ثانی وجه نقد گزاف و جمع کثیری
از نفوس لازم داشت — خدیو مع وزرای او هنوز در فکر و تدبیر
بودند که آیا حل این معما بچه نوع خواهد شد که ناگاه معذرت نامه زبیر رسید
و عقده های لاینحل خدیو و وزرای مصر را کشود و هرگاه سلطان دارفور
سد طریق زبیر را نمیکرد هر آینه مشار الیه وزرای مصر را بواسطه معذرت
نامه خود از گرداب تفکر نجات نمیداد و برای سلامتی خود راهی در
دست داشت و امروز سلطنت بزرگی را مالک میشد .

لکن

لیکن سلطان موصوف هم زبیر را تنزل داد و هم باعث تباهی جان
و مال خود گردید — زبیر و متابعین او بهیچوجه پیرامون زراعت و
فلاحت نمیرفتند گذران و امتعه ایشان منحصر بود باجناس و غله
که از گرد و نواحی میآمد و زراعتیکه در اطراف دارفور بعمل میآمد دربسیا
جاهای دیگر یافت نمیشد — اتفاقا سلطان دارفور حکم کرد که
از ممالک متصرفه او بهیچوجه غله و حبوبات بخارج نرود حتی بملک مصر چون
این خبر بسمع زبیر رسید برای دفع غائله با لشکر بسیار قصد دارفور کرد
حکومت مصر چون چنین دید برخود گوارا ندانست که زبیر تنهائی دارفور را
فتح کرده و آنجا را متصرف شود — لهذا خدیو از زبیر خواهش نمود که
با سپاه مصری متفق شده قصد دارفور نمایند .
زبیر اینمعنی را اجابت کرده با خدیو مصر متفقا روی بآنصوب نهادند
زبیر از طرف جنوب و افواج مصر از سمت شمال حمله آوردند .
لیکن دارفور از شجاعت و بهادری زبیر مفتوح گردید .

در جنگ آخر که بطور قطعی شهر دارفور مفتوح شد بالمرّه چراغ چهار ساله خانوادهٔ حکومت دارفور خاموش گردید چه سلطان موصوف بضرب گلوله هلاک شد او را دو پسر بود هنگامیکه بروی خاک فتاده فرزندان برای خلاصی پدر کوشیدند ایشان نیز از دم تیغ هلاک گردیدند .

پس از ختم جنگ و فتح ملک مسئلهٔ حکومت و انتظام آن در میان آمده زبیر دعوی فرمانفرمائی سودان را نمود چنانکه بموجب ادلّه هائیکه مشارالیه بعرض رسانیده بود برای حکومت مصر از جمله واجبات بود اوّل آنکه زبیر پاشا بدون معاونت فوج مصر میتوانست ملک دارفور را فتح نماید چنانکه در ابتداء هم چنین قصد و اراده کرده بود که تنهائی انجا را متصرف شود — ملک دارفور بضرب شمشیر و شجاعت و مردانگی او مفتوح گردید — لیکن خدیو مصر بملاحظاتی چند صلاح مملکت خیشرا ندانست که با وجودیکه زبیر در سودان صاحب قوّت و شوکت است بر اقتدار او بیفزاید بناء علیه استدعای زبیر در باب فرمانفرمائی مقبول

نگردید — همین قدر مشارالیه را لقب پاشائی داده و شکرانهٔ خدمات او را بجای آوردند — در مصر و غیره رسم چنین است که هر کسی را رتبهٔ پاشائی بدهند گویا آنشخص رتبهٔ عالی در ملازمت سلطنت بهم میرساند .

و درجهٔ خدمت آنشخص هر چه پست باشد از ماهی هزار روپیه مواجب کمتر نخواهد داشت — لیکن مخارج پاشاهای مذکور منحصر باین مشاهرت و مواجب نیست زیراکه هر کدام از ایشان در هر هفته اقلاً هزار روپیه خرج لازم دارند و با وجود این اغلب اوقات دیده میشود که همین اشخاص بعد از چند سال ملازمت همه متموّل و صاحب املاک بسیار شده از خدمت و ملازمت کناره میکشند و تمام این تحمّل از تصدّق رشوه و تعارفاتیست که از رعایای بیچاره میگیرند مگر شرطش این است که در ضمن لقب منصب قابلی هم باو داده شود والّا پاشا شدن خالی محض لقب ثمری ندارد .

در نظر زبیر پاشا لقب تنهائی هیچ جلوه نداشت و برای او حاصل محض بود — مقصود مشارالیه از فرمانفرمائی سودان هم جلب

منافع بود و هم زیادی قوه لشکری

زبیر پاشا اراده کرده بود که خواه نخواه رتبه و منصب فرمانفرمائی را حاصل نماید ولو انکه هر چه در پیش آید — چنانکه مشار الیه بهمین عقیده قبل از وقوع امر تمام سردارهای افواج خود مع بسیاری از مشایخ را در زیر درخت بزرگی که در طرف دست چپ جاده که از شکابه العبید میروند واقع است احضار داشته تمام تدابیر و مقاصدیکه در ضمیر خود داشت برای حضار ظاهر نمود پس از آن انچه از سردارها و مشایخ درباره خود اقرار و عهد گرفت برای استحکام کار و ثابت قدمی ایشان انها را بکلام الله قسم داد و اصل مقصد و عهد و پیمان زبیر پاشا از ایشان این بود که هر آنکه زبیر پاشا از انها خواهش نماید که علانیه بنای یاغی گری را با حکومت مصر بگذارند ایشان دریغ ننمایند — پس از این عهد و پیمان تقریبا یکصد هزار لیره (سیصد هزار تومان) فراهم آورده با این مبلغ کثیر عازم قاهره گردید که اگر بچرب زبانی و تعارفات و پیشکشی مقصود او از خدیو و وزرای او

بعمل آید بسیار خوب خواهد بود — الغرض پس از آنکه مشار الیه بقاهره رسید ابتدا چه از جانب خدیو و چه وزرای مصر پذیرائی و مهمانداری را از زبیر پاشا بعمل آوردند — انوقت وجوه نقدیه که حضرت زبیر پاشا با میدهای دور و دراز بهمراه آورده بود پاشاها و وزرای مصر هضم نمودند و خدیو را بسیار ترغیب و تحریص مینمودند که مهما امکن بطور دلخواه زبیر پاشا منصبی باو داده شود — لیکن اسمعیل پاشا در همان روزیکه زبیر پاشا از بحر الغزال روانه گردید در خیال خود ضبط نموده و بنا داشت کرد که چون زبیر پاشا بقاهره رسید دیگر هرگز بملک خود مراجعت نخواهد کرد — بهرحال زبیر بیچاره انچه عجز و الحاح و ابرام و اصرار برای مرخصی مینمود خدیو او را به لیت و لعل میگذرانید و طفره میزد پس از آنکه سیصد هزار تومان وجه نقدوی تمام شد آنوقت دانست که او در انجا بطور حبس دولت (حبس نظر) است و زندگانی او بدست ان کسی است که بترغیب او بمصر آمده است

مشار الیه مکرر استدعا کرد و سعیها بکار برد که شاید برای رفتن بسودان اذن مرخصی حاصل نماید — لیکن هر وقتیکه اظهار این معنی نمود بانهایت ملایمت و آهستگی باو جواب داده شد که الحال شما برای رفتن جائی خود را بمشقت نیندازید در همین جا تشریف داشته باشید غرض انکه حالت زبیر پاشا در قاهره خیلی بدتر از آن هزارها غلامی است که خرید و فروخت مینمود — این مذاکراتی که شد مال آنوقت است که جنرال گردن کارهای خود را در ممالک خط استوا باتمام رسانیده و فرمانفرمای سودان شده بود پس از انتظام خرطوم قصد نموده بود که بر محل و پناگاه سردسته برده فروشان و غلامهای شکاری (که کنیز و غلام اسیر مینمایند) و تجار برده فروش حمله نماید .
چنانکه سد طریق تجارت برده فروشرا کرده و از روی نادانی اشتهار منع برده فروشیرا نیز داده بود — زبیر پاشا در مصر نشسته و همه روزه خطها را بسودان میفرستاد و دستورالعمل بمشایخ و روسای سودان میداد

باقی دارد

صورت مکتوبیست از شخص انگلیسی در احوال روس و افغانستان و مملکت هند

نگارنده کوه نور شهر لاهور منطبعهٔ هشتم ماه ژون سنهٔ ۱۸۸۴ عیسوی صورت مراسلهٔ یک نفر از انگلیسها را در ضلع اخبار خود درج مینماید و صورت آن از قرار تفصیل ذیل است .

هر فردی از افراد بشر که اندکی از علم جغرافی و کتب تواریخ اطلاع داشته باشد تصدیق این مطلب را مینماید که حکیم علی الاطلاق از روی حکمت بالغهٔ خود سرزمین هندوستان را از روز ازل مانند قلعهٔ محکمی آفریده است که چهار دیوار محکم داشته باشد مملکت هندوستان دارای چهار دیوار است سه دیوار آن در غایت استحکام میباشد حصن اوّل جبل هیمالیا است که امتداد ارتفاع آن از جمیع کوههای عالم بیشتر و سمت شمالی هندوستان را

احاطه کرده است و حصن دیگر هندوستان دریای عمان
و بحر هند است که از طرف جنوب و مشرق کشور هندوستان را
احاطه نموده که در واقع دو دیوار قدرتی بسیار عالی مستحکم
دیوار چهارم مملکت هندوستان پنج یا شش دروازه
خیلی وسیعی دارد بدون در و دروازهای مذکور در سمت
مشرق افغانستان واقع شده است که از کوه جونگر نتیه
(یا جبل سلیمان) الی دره‌های کوهستان کشمیر باسامی
مختلفه پنج طریق معروف و مشهور دارد که داخل خاک
هندوستان میتوان شد و تاکنون برای دروازهای مذکور
در محکمی ساخته نشده است .

قبل از اینکه کشتیهای دخانی و چرخهای بخار اختراع شود
برای دخول بهندوستان طریقی میسر نبود جز از دروازهای
مرقومه فوق — در ازمنه سالفه هرگاه طوایف اجنبی

یا سیاحان دیار مختلفه بقصد هندوستان میآمدند از طرق
مذکوره داخل هندوستان میشدند .

قبل از زمانه (بودا) یا بعد از آنهم اگر اهالی هند از مملکت خود
بقصد تسخیر مملکتی از ممالک مغربی هند یا بطور سیاحت میخواستند
بروند سوای راههای مزبور سبیلی نداشتند .

اول کسانیکه در قدیم الایام داخل هندوستان گردیدند
فرقه قدیمه (آرین) بود که از آسیای مرکزی بواسطه دروازه‌های
شرقی افغانستان داخل در خاک هندوستان گردیده
در کنار رودخانهای پنجاب اقامت کردند .

اسکندر اعظم نیز از همان راهها داخل در پنجاب گردید
در عهد خلافت خالد ابن ولید که لشکر اسلام داخل
هندوستان شد از طرف مغربی هند که آنجا را سند مینامند
وارد گردیدند — حملات سلطان محمود غزنوی و

واقعات سلطان شهاب الدّین غوری — وامیر تیمور
گورکان وبابرشاه بالشکر بسیار — ازهمین سوراخ ومنفذ
دیوار مزبور خودرا بهندوستان رسانیدند — نادرشاه
واحمدشاه درّانی — وشاه زمان برای تاخت وتاراج هندوستان
ازهمین راه وارد هند شده واهالی هند راچاپیده تا وارد
شهر دهلی گردیدند — الغرض طوایف حمله آوران درکشان
هر دیار از دروازهای دیوار مذکور اندرون قلعه هندوستان را
درقبضه وتصرّف خود برآوردند .

هنگامیکه سلاطین جغتائیه تسلّط خودرا درهندوستان
باعلی درجه رسانیدند وتمام دشمنان اندرونی مملکت
خودرا پایمال نمودند وشهنشاهی ایشان باکمال اقتدار
درشهر دهلی محکم گردید وکافّه بزرگان وراجه ومهاراجه
های هندوستان خراج گذار تخت دهلی گردیدند باوجود
این

این همه اقتدار وشوکت سلطنتی از تاخت وتاراج ودست
برد دول (بابریه) بواسطه طرقهای مذکوره خوف ووحشت
داشتند — بنابرهمین دوراندیشی ومآل بینی همیشه
اوقات مشیران ووزرای لشکری وکشوری سلاطین
دهلی تدابیر وحکمت عملی ایشان براین اقتضا کرده که حتّی
الامکان دروازه های مزبور راشامل ممالک محروسه
هندوستان نمایند وممالک خارج دروازه ها را بمنزله حیاط
(جلوخان) بیرونی هند قرار دهند (یعنی افغانستان را در
تحت حکومت هندوستان درآورند) وهرات وبلخ که در
واقع دو دروازه جنگی بیرونی مذکور (افغانستان) است
چند فوج جرّار بطور دربان بکشیک بمانند .
ازعهد سلطنت اکبرشاه الی سلطنت فرّخ سیر بهمین رویّه
عمل نمودند یعنی افغانستان را درجز وحکومت خود قرار

واده بودند — با وجودیکه طوایف ازبک وقزلباش
بدفعات عدیده برای استرداد قندهار لشکر بجد وحصر و
امدادهای فوق العاده فراهم آورده حمله نمودند بازهم
سلاطین جغتائی حکمت علی خودرا بهیچ وجه تغییر وتبدیل
نداوند — اگرچه در ابتدای حکومت انگلیس در هندوستان
تا سرحد جنوبی پنجاب محدود بود در ملک پنجاب هم مانند
مهاراجه رنجیت سنگه با لشکر وسپاه جرار سلطنت میکرد ودر بیگا
اطراف هندوستان هم از قبیل فرمان روایان ملوک طوایف
بسیار بود باز دو سه نوبت دانشوران وعقلای انگلیس
بخیال اینکه مبادا یکی از دول خارجه بر هندوستان حمله
نماید خوف وهراس ایشان را متوجه بطرق مذکوره گردانید
چنانکه (لرد منتو) فرمانفرمای کشور هندوستان در سنه ۱۸۰۹
عیسوی این خوف بر او غالب شد که ناپلیون بوناپارت که

سلطان مقتدری بود در فرانسه با سلطنت ایران ساخت
وسازش کرده وخیال دارد که از طریق ایران بر مملکت
هند حمله نماید وحال آنکه این خیال موهومی بهیچ وجه در
میان سلاطین مذکور نبود وچنین اراده نکرده بودند .
با وجود این وزارت امور خارجه لندن وهندوستان در این
باب بسیار تفکر کردند که بر فرض محال تدبیری باید بکار برد
بالاخره رأیها براین قرار گرفت که سفیری از لندن بایران
واز هندوستان بافغانستان فرستاده شود که عهد وپیمان
محکمی بسته آسوده شویم .
چنانکه سفارت کابلی نزد امیر افغانستان در پیشاور فرستادند
واز لندن سر جان مالکم صاحب بخدمت پادشاه ایران
شرفیاب شد تا انعقاد عهدنامه نماید .
آنوقت منتظمان مملکت هندوستان از دروازه های شرقی

افغانستان اطمینان بهم رسانیدند .

در سنه ۱۸۳۷ عیسوی ایلچی ایران دولت متبوعه خود را تحریک کرده که بر هرات حمله کنند و از طرف دیگر سفیر دولت روس خود را بنزد امیر دوست محمد خان والی کابل رسانید .

و در آنوقت سفیر دولت انگلیس موسوم (به مستر الگزیندر) در دربار کابل موجود بود آنچه سعی و کوشش نمود که مطالب حکومت انگلیس را در دیوان کابل تصفیه نماید ممکن نشد آخر الامر از طریق پنجاب بهندوستان مراجعت کرد .

آنوقت بر دولت انگلیس یقین قطع حاصل شد که امیر کابل با روسها ساخت و سازش دارند .

چنانکه نتیجه چنین بخشید که دولت انگلیس را لازم آمد که لشکر و سپاه بسیاری با استعداد کامل بامداد شاه شجاع پادشاه کابل که آنزمان در ملک پنجاب بود روانه سازد .

و همچنین در سنه ۱۸۳۹ عیسوی و سنه ۱۸۴۲ برای چشم ترس افاغنه دولت مشار الیه خونریزیهای شدیدی کرده و باز مراجعت بهندوستان نمودند .

پس از فتح پنجاب چون حدود حکومت انگلیس بخط مستقیم ملحق بافغانستان گردید — لهذا در سنه ۱۸۵۵ و سنه ۱۸۵۷ حکومت موصوف باقتضای وقت با امیر دوست محمد خان عقد مصالحه نمودند و عهدنامه رد و بدل ساختند .

و برای امیر صاحب مذکور وظیفه و مقرری قابلی تعیین نمودند .

پس از انعقاد و تکمیل عهدنامه های مزبور وزرا و مدبران مملکت متفق الرای شدند که بموجب این تدبیر و بند و بستیکه بعمل آمد دیگر بالمره خوف و واهمه از دست برد سرکشان از طرف شمالی هندوستان برای اینمملکت باقی نمانده — چنانکه این مطلب از کاغذ یادداشت و منتخبات (لرد دلهوزی) فرمانفرمای کشور هند که در تاریخ بیستم ماه مه سنه ۱۸۵۵ تحریر کرده است بثبوت میرسد — و در واقع بر طبق عهدنامه مذکور تا مدت زمانی حکومت هندوستان از حملات سلاطین مخالف سرحدات شمالی و مغربی هند

محفوظ بود و همچنانکه از روی واقعات حالیه تصدیق میتوان کرد .
اگرچه امیر دوست محمد خان در ایام زندگانی خود فتوحات عدیده در آسیای
مرکزی حاصل نمود — لیکن بواسطه قوه لشکری افغانستان و امداد
دولت انگلیس وسوسه در باب معاملات سرحد شمالی در دلهای حکام
انگلیسی هندوستان نیفتاد — و نه از ساخت و سازش کسی اندیشه بود .
علی هذا القیاس از ابتدای تخت نشینی امیر شیر علی خان الی سنه ۱۸۷۳ هیچ
گونه امری و واقعه روی نداد که خوف و اندیشه اطراف شمالی دامن گیر
شود — بلکه بموجب دلخواه و استدعای امیر کابل وزیر امور دول خارجه
لندن از دربار سنت پطرزبورغ معاملات سرحدی شمالی افغانستان را
بطوری قطع و فصل نمود که در حقیقت حکومت افغانستان یک قوه و اقتدار
کاملی حاصل کرد — طولی نکشید که روسها خیوه را فتح نمودند امیر کابل در
در وحشت و اضطراب افتاده از حکومت انگلیس تمنای وعده امداد کرد که
هنگام ضرورت بموقع باو برسانند — وزرای دولتی آن عصر محض کوته
نظری

نظری استدعای امیر را امضا ننمودند — لهذا امیر کابل باطنا از دولت انگلیس
انحراف جسته با حکومت روس مخفیه در ترکستان طرح اتحاد ریخت .
هنوز آزردگی و رنجش امیر کابل علانیه بر ما ظاهر نشده بود که فرمانفرمای
کشور هند و رکن اعظم دسته کنسرواتیف جناب (لرد لیتن) بعنوان
حکمرانی رونق افروز کشور هندوستان گردید جناب معزی الیه پس از
ختم مجلس دربار قیصری (دربار قیصری مجلسی است که لرد موصوف هنگامیکه
ملکه انگلستان خود را لقب امپراطریس داده بود در شهر دهلی درباری
منعقد ساخته و تمام نواب و راجه و بزرگان و اشراف هند را در آن مجلس
دعوت کرده جشن گرفتند) از راه دوراندیشی نظر ثانوی از روی تعمق
بمعاملات افغانستان و مرکزی آسیا افکند .
بالاخره بعد از خط و کتابتهای بسیار و داخل شدن سفارت روس
در افغانستان کار بجنگ کشیده از حمله لشکر انگلیسی افغانستان مغلوب
گردیده و امیر کابل از این جهان گذشت — غرض انکه پس از فتح

ثانوی باز بافغانستان مراجعت کرده و امارت کابل را تفویض بامیر
عبدالرحمن خان نمودیم — چون از مقرر شدن پارلمنت جدید دسته
وزرای لیبرال غالب آمدند — مجدداً درخت حکمت عملی قدیمه انگلیس شکوفه
بار آورده و آراء بران قرار گرفته که صرف نظر کردن از معامله گذشته افغانستان
برای حکومت هندوستان پلتیک نیکوئی خواهد بود .

و ماها را لازم است که همیشه اوقات بملاحظه وقعات بهمین رای باقی باشیم
و بقدریکه ممکن شود در تقویت و اعانت حکومت افغانستان کوشش نمائیم
همچنانکه تاکنون همان رویه را وزرای مزبور معمول میدارند .

گذشته از انکه دسته وزرای لیبرال هم بملاحظه امنیت و انصاف صائب
است و خیالات مشار الیهم بالنسبه بخیالات کنسرویتف خیلی رفیع شد
است — لیکن وقعات زمانه حال را که ملاحظه مینمائیم ثابت میشود که آنچه
مدبران و دانشوران قدیم آسیائی درباره استحکام سرحدات شمالی
هندوستان رای میدادند همیشه مستحسن بوده است .

افزه

ترقیات در آسیای مرکزی و تعجیل ایشان در حکمت عملی و متصرف
شدن مروظاهر میدارد که انجرکات روس محض بجهت انکه ماها امورات پلتیکی
خود را بطور درستی ملحوظ نظر ننمائیم — در واقع بوسناهذا در این ربع
مسکون دولت انگلیس از حیثیت عدل و انصاف و شوکت و اقتدار دولت
بالنسبه بتمام دول درجه اول میباشد .

و رعایای ما هم بملاحظه انکه دولت ما همیشه بر انصاف و مروت و طالب
امنیت است بناءً علیه از دل و جان اطاعت دولت متبوعه خود را مینمایند
و درجه توجه دولت انگلیس نسبت برعایای خود باندازه ایست که برای
رسانیدن یک جرعه آب بایشان راضی دارند که از خون خود سیلاب
جاری سازند — و اینهم بدیهی است که هیچ یک از دول اجنبی در مطالب
مذکوره با ماها مقابلی نمیتوانند کرد — با وجود این برای دولت بهیه
انگلیس مناسب است که سبک و رویه سلاطین قدیمه هندوستان را از
دست ندهند و همیشه ملحوظ خاطر داشته باشند .

چه سرحدات شمالی افغانستان را بمنزله دروازه قلعه هندوستان دانسته
وخود افغانستان را احیاط بیرونی (یا جلوخان) مملکت هند قرار داده چند فوج
جرار همیشه اوقات دربانی دروازه های مزبور را بنمایند .
شکی نیست که ما ها بالفطره بملاحظه دانشمندی مردمان قانع میباشیم وبهیچ
وجه برای مملکت گیری وافزودن بر ممالک محروسه خود حریص نیستیم و
اشتیاق هم نداریم — و دولت ما نسبت بسایر کشورگشایان روی زمین
آسودگی رعایا ورفاهیت ایشان را از دل وجان طالب است .
فی الحقیقه دولت انگلیس برای عمومی نوع بشر بمنزله یکی از نعمای الهیست
کلام وقدم ما انگلیسها بهر دیاری که رسید باعث خیر وبرکت گردید بهمین
واسطه است که رعایا قوام دولت ما را از حضرت قادر مطلق تمنا مینمایند .
با وجود این لازم است که پیوسته از رقیب تردست وچالاک خود مستحضر
باشیم — زیرا که دولت قوی شوکت ما نه همین صاحب انصاف ومروت
است بلکه در شجاعت ودلاوری نیز اول درجه میباشد .

ما

ما بودیم که ناپلیون پوناپارت را که سلطان مقتدری بود مغلوب
ساختیم — مائیم که طایفه مرتیه که خونخوارترین جنگ جویان هندوستان
بودند غالب آمدیم — ما ها بودیم که در جنگ قریمه — وافریقا — وایران
سرگردنکشان را بزیر آوردیم — وچگونه در سنه ۱۸۵۷ عیسوی شعله شور و
غوغای هندوستان را خاموش نمودیم — از روی خوش آمد نیست
امروز در تمام روی زمین امپراطریس انگلستان ثانی اثنین ندارد .
دانشوری وتمکن ورحم وانصاف وشجاعت دولت ما بومنا هذا ضرب المثل
تمام جهانیان گردیده است — در اینصورت چه لزوم کرده است
ما را که بوعده ووعیدهای کاذبه فریفته شویم بلکه بقدر امکان ملاحظه پیش
رفت کار خود را مینمائیم واز حرکات رقیب با خبر باشیم تا آنکه قدم از قدم
بر ندارد

ترجمه چاکر دعاگوی دولت ابد آیت قاهره سید
حسین شیرازی مترجم هندی فی ۱۷ شهر شوال ۱۳۰۱

ترجمه

چاکر دعاگو سید حسین شیرازی احمدی

شوال ۱۳۰۱